



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نوره مفیدی

تاریخ: ۱۳۹۳/۷/۱۹

موضوع کلی: قاعده لاضرر

مصادف با: ۱۶ ذی الحجه ۱۴۳۵

موضوع جزئی: ادله: روایات

جلسه: ۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در مورد دلیل پنجم یعنی روایات، عرض کردیم روایات متعدد و متکثری در این رابطه وارد شده، این روایات به چند نحو وارد شده، در بخش اول روایاتی که مربوط به سمرة بن جندب بود را ذکر می کنیم، یک روایت بیان شد، روایت اول که در کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب و وسائل نقل شده سندش، سند خوبی است.

روایت دوم

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ بُنْدَارٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: إِنَّ سَمُرَةَ بْنَ جُنْدَبٍ كَانَ لَهُ عَدُوٌّ وَكَانَ طَرِيقُهُ إِلَيْهِ فِي جَوْفِ مَنْزِلِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فَكَانَ يَجِيءُ وَيَدْخُلُ إِلَى عَدُوِّهِ بِغَيْرِ إِذْنٍ مِنَ الْأَنْصَارِيِّ فَقَالَ لَهُ الْأَنْصَارِيُّ يَا سَمُرَةُ لَا تَزَالَ تُفَاجِئُنَا عَلَى حَالٍ لَا نُحِبُّ أَنْ تُفَاجِئَنَا عَلَيْهَا فَإِذَا دَخَلْتَ فَاسْتَأْذِنْ فَقَالَ لَا أَسْتَأْذِنُ فِي طَرِيقٍ وَهُوَ طَرِيقِي إِلَى عَدُوِّي قَالَ فَشَكَا الْأَنْصَارِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ إِنَّ فُلَانًا قَدْ شَكَكَ وَزَعَمَ أَنَّكَ تَمُرُّ عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ فَاسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَدْخُلَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَسْتَأْذِنُ فِي طَرِيقِي إِلَى عَدُوِّي فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) خَلِّ عَنْهُ وَلَكَ مَكَانُهُ عَدُوٌّ فِي مَكَانٍ كَذَا وَكَذَا فَقَالَ لَا قَالَ فَلَكَ اثْنَانِ قَالَ لَا أُرِيدُ فَلَمْ يَزَلْ يَزِيدُهُ حَتَّى بَلَغَ عَشْرَةَ أَغْدَاقٍ فَقَالَ لَا قَالَ فَلَكَ عَشْرَةٌ فِي مَكَانٍ كَذَا وَكَذَا فَأَبَى فَقَالَ خَلِّ عَنْهُ وَلَكَ مَكَانُهُ عَدُوٌّ فِي الْجَنَّةِ قَالَ لَا أُرِيدُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنَّكَ رَجُلٌ مُضَارٌّ وَلَا ضَرَرَّ وَلَا ضِرَارَ عَلَى مُؤْمِنٍ قَالَ ثُمَّ أَمَرَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَقُلِعَتْ ثُمَّ رُمِيَ بِهَا إِلَيْهِ وَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْطَلِقْ فَأَغْرَسَهَا حَيْثُ شِئْتَ» معنای بخش اول روایت روشن است تا اینجا که مرد انصاری به سمرة می گوید: دائماً ما را در حالی غافلگیر می کنی که دوست نداریم بر آن حال غافلگیر شویم، زمانی که خواستی داخل شوی اجازه بگیر، سمرة گفت: در راهی که راه من به سوی درخت خرماي خودم هست اجازه نمی گیریم، مرد انصاری خدمت پیامبر (ص) شکایت کرد و او هم کسی را فرستاد، بعد آمد و به سمرة گفت، فلانی شکایت تو را کرده و گمان می کند که تو بر او و اهلهش بدون اجازه وارد می شوی، وقتی می خواهی داخل شوی اجازه بگیر، سمرة به پیامبر گفت: آیا من برای رفتن در راهی که به درخت خرماي خودم منتهی می شود اجازه بگیرم؟ پیامبر (ص) فرمودند: آن را رها کن و به جای آن درخت دیگری بگیر، قبول نکرد، بعد پیامبر (ص) فرمودند: به جای این درخت دو درخت بگیر، قبول نکرد، تا رسید به جایی که پیامبر (ص) فرمود: به جای آن درخت ده درخت بگیر، این بار پیامبر (ص) حتی مکان آن ده درخت را معلوم کردند، باز هم امتناع کرد، بعد پیامبر (ص)

فرمودند اینها را رها کن، یک درختی در جنت و بهشت به جای آن برای تو باشد که باز قبول نکرد. پیامبر (ص) فرمودند: تو شخصی هستی که در صدد ضرر رساندن هستی در حالی که ضرر و ضرار بر مؤمن نیست و در ادامه مثل روایت قبلی امر به قلع درخت کردند.

این روایت از نظر سندی دو تفاوت با روایت قبلی دارد، دو مشکل در این روایت هست، یکی علی بن محمد بن بندار است که در جوامع رجالی به صراحت توثیق نشده و دوم اینکه روایت مرسله است.

تفاوتی که از حیث دلالت با روایت قبلی دارد اضافه کلمه **علی مؤمن** بعد از عبارت **لاضرر و لاضرار** است، حال سؤالی در رابطه با این روایت و روایات دیگر است که بعداً باید مورد بررسی واقع شود، چون مضمون اینها قریب به هم است با اختلافی که در بعضی جزئیات وجود دارد، سؤال این است که پیامبر (ص) چگونه امر به قلع کرده‌اند و اینکه آن درخت را بکنند و جلویش بیندازند، در حالی که این امر با سلطنت مالک سازگاری ندارد. این نهی و لاضرر و لاضرار که در اینجا فرموده آیا علت قلع این است یا این ضرر و ضرار علت قلع نیست، ضرر و ضرار علت وجوب استیذان است، یعنی اینجا در واقع پیامبر (ص) می‌خواهند بگویند چون تو ضرر می‌رسانی باید اجازه بگیری، فرق می‌کند ضرر و ضرار علت برای وجوب استیذان باشد یا برای امر به قطع درخت باشد، احتمالاتی در اینجا هست که بعداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

روایت سوم

«عن ابن بکیر عن زرارہ عن ابی جعفر (ع) قال: ان سمرۃ کان لہ عذق فی حائط رجل من الأنصار و کان منزل الأنصاری فی الطريق الی الحائط فکان یؤتیہ و یدخل علیہ و لا یستأذن، فقال انک تجیء و تدخل و نحن فی حال نکرہ ان ترانا علیہ فإذا جئت فاستأذن حتی تتحرز، قال: لا افعل هو مالی ادخل الیہ لا استأذن، فأتی الأنصاری رسول الله (ص) و شکا الیہ، و اخبرہ، فبعث الی سمرۃ فجاءہ فقال لہ: استأذن علیہ، فأبی، و قال لہ مثل ما قال للأنصاری، فعرض علیہ رسول الله (ص) ان یشتری منہ بالثمن فأبی علیہ، و جعل یزیدہ فیأبی عن بییع، فلما رأى ذلك رسول الله (ص) قال لہ لک عذق فی الجنة، فأبی ان یقبل ذلك، فأمر رسول الله (ص) الأنصاری ان یقلع النخله فیلقیها الیہ و قال لاضرر و لاضرار» طبق این روایت هم مثل روایت قبلی، سمره می‌آمد و وارد می‌شد و اجازه نمی‌گرفت، مرد انصاری گفت وقتی می‌خواهی وارد شوی اجازه بگیر تا ما خودمان را جمع و جور کنیم بعد اجازه دهیم تا وارد شوی، سمره گفت این مال من است، داخل می‌شوم اجازه هم نمی‌گیرم، انصاری نزد پیامبر رفت و از سمره شکایت کرد و پیامبر (ص) هم فردی را نزد سمره فرستاد او آمد بعد به سمره فرمود: اجازه بگیر ولی او ابا کرد و همان چیزی که به انصاری گفته بود همان را به پیامبر (ص) گفت، پیامبر (ص) به او فرمود: این را بفروش که باز هم او نپذیرفت، بعد با اینکه قیمت و ثمن را بالا بردند باز هم امتناع کرد، وقتی به این مرحله رسید پیامبر (ص) به مرد انصاری فرمود: درخت را از جا بکن و جلویش بینداز و فرمود: ضرر و اضراری بر تو نیست.

این روایت نیز با روایت قبلی متفاوت است، البته داستان همان داستان است و در مقدمات فرقی ندارند، عمده فرق در کلمه ضرر و اضرار است که در دو روایت قبلی ضرر و ضرار آمده بود، که این فرقی است که باید در بررسی دلالت روایت مطرح شود، که اولاً

مفردات این روایات یعنی کلمه ضرر و ضرار چه فرقی باهم دارند، آیا ضرار تکرار ضرر است یا فرق می کند و کلمه اضرار هم که در این روایت است باید بررسی شود، یعنی باید ببینیم بین ضرر و اضرار و ضرار چه فرقی است.

روایت چهارم

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ الصَّقِيلِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَاءِ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) كَانَ لِسَمْرَةَ بِنِ جُنْدَبٍ نَخْلَةٌ فِي حَائِطِ بَنِي فُلَانٍ فَكَانَ إِذَا جَاءَ إِلَى نَخْلَتِهِ يَنْظُرُ إِلَى شَيْءٍ مِنْ أَهْلِ الرَّجُلِ يَكْرَهُهُ الرَّجُلُ قَالَ فَذَهَبَ الرَّجُلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَشَكَاهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ سَمْرَةَ يَدْخُلُ عَلَيَّ بِغَيْرِ إِذْنِي فَلَوْ أَرْسَلْتُ إِلَيْهِ فَأَمَرْتُهُ أَنْ يَسْتَأْذِنَ حَتَّى تَأْخُذَ أَهْلِي حِذْرَهَا مِنْهُ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَدَعَاهُ فَقَالَ يَا سَمْرَةَ مَا شَأْنُ فُلَانٍ يَشْكُوكَ وَيَقُولُ يَدْخُلُ بِغَيْرِ إِذْنِي فَتَرَى مِنْ أَهْلِهِ مَا يَكْرَهُ ذَلِكَ يَا سَمْرَةَ اسْتَأْذِنَ إِذَا أَنْتَ دَخَلْتَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَسُرُّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ عَدُوٌّ فِي الْجَنَّةِ بِنَخْلَتِكَ قَالَ لَا قَالَ لَكَ ثَلَاثَةٌ قَالَ لَا قَالَ مَا أَرَاكَ يَا سَمْرَةَ إِلَّا مُضَارًّا أَذْهَبَ يَا فُلَانُ فَاقْطَعْهَا وَاصْرِبْ بِهَا وَجْهَهُ.»^۱ در این روایت آمده که سمره به چیزی متعلق به اهل آن مرد نگاه می کرد که مرد انصاری از آن اکراه داشت، مرد انصاری به پیامبر شکایت کرد و گفت کسی را بفرستی به او امر کنی که اجازه بگیرد تا اهل من بتوانند خودشان را حفظ کنند، سپس رسول خدا کسی را نزد او فرستاد. پیامبر فرمود: یا سمره چه خبر است که او از تو شکایت می کند؟ او می گوید سمره بدون اجازه وارد می شود و به چیزی نگاه می کند که من دوست ندارم به آن نگاه کند، ای سمره وقتی می خواهی داخل شوی اجازه بگیر، آیا خوشحال می شوی که به جای این درخت در بهشت درختی نصیب تو شود؟ گفت نه، بعد پیامبر فرمود به جای این درخت سه درخت در بهشت نصیب تو شود، گفت نه، فرمود: که ای سمره من تو را جز مضار نمی بینم، ای فلانی برو و درخت را بکن و جلویش بینداز.

این روایت از نظر سندی بخاطر طریق شیخ صدوق به حسن ابن صیقل مشکل دارد، از زراره هم نقل نشده، مقدماتش مثل روایات قبلی است و فرقی ندارد، مهمترین تفاوت این روایت با سه روایت قبلی این است که صیغه لاضرر و لاضرار در این روایت نیامده، به جای آن فرموده: مَا أَرَاكَ يَا سَمْرَةَ إِلَّا مُضَارًّا یعنی من تو را جز این نمی بینم.

سؤال: آیا اینها عین الفاظ معصومین است؟

استاد: نوعاً تلقی این است که این عین الفاظ معصومین است، لذا همان قواعدی که در مورد الفاظ استفاده می کنند اینجا هم بکار می برند، ولی یک نکته ای هست.

البته در مورد یک واقعه ای که چند نقل دارد روشن است که نقل به معناست، مخصوصاً در یک جهت ممکن است گفته شود با اینکه نقل به معنا می کنند اما در آن نقاط اصلی مشابه است، یعنی کلمه لاضرر در اکثر اینها آمده، در خصوص این روایت با اینکه نقل ها متعدد است و با اینکه قرائن نشان می دهد این روایت نقل به مضمون است ولی اکثر اینها در آن جمله متفقند.

در مواردی هم که چند نقل نیست خصوصاً با عنایت به دقتی که روات در ضبط داشتند شاید بتوان گفت الفاظ معصومین است. به هر حال یکی از خصوصاتی که برای راوی در نظر می گیرند ضابط بودن راوی است. این ضبط برای چه چیزی بوده؟ آیا فقط این ضبط ناظر به ضبط معنا بوده یا ضبط حدیث بعینه بوده؟ قرائن زیادی داریم بر اینکه تلاش راویان حدیث مخصوصاً در آن شرائط برای اهل بیت این بود که عین الفاظ را حفظ کنند، به هر حال علی رغم همه این تلاش ها گاهی هم در این امر موفق نمی شدند،

اگر ما قرینه ای نداشته باشیم که مثلاً نقل به معنا شده، با مقدماتی که در مورد روایت بیان شد به نظر می رسد باید اصل را بر این بگذاریم این الفاظ عین روایات معصومین است.

در بین عقلاء نقل به معنا متعارف و رایج است، در امور عادی همین طور است وقتی گفته ای را می خواهند نقل کنند نقل به معنا می کنند، ولی گفته امام (ع) که در مقام بیان حکم بوده و اهمیاتی که راویان به این امر داشتند آن هم در آن شرایط و مقامی که اینها در آن بودند مؤید این است که الفاظ معصومین است. این امور را روایت توجه داشتند. گاهی برای اینکه حدیث را تلقی کند از خود راوی حدیث، سفرهای طولانی انجام می دادند برای اینکه روایتی را از زبان خود راوی که از پیامبر شنیده بود بشنود، پس با توجه به اهمیاتی که به مسئله حدیث داشتند، با اینکه از ناحیه خلفاء مخصوصاً به هدف جلوگیری از اختلاط قرآن با احادیث نبوی، جلوی مسئله نشر حدیث و روایت را می گرفتند و استدلالشان هم این بود که ممکن است کلمات پیامبر با کلمات قرآن خلط شود، با همه این مراقبت هایی که بود و اهمیاتی که اهل بیت داشتند و اهمیاتی که اصحاب آنها داشتند به اینکه معارف و احکام را از آنها بگیرند و مردم از این سرچشمه و محل فیض سیراب شوند به نظر می رسد اگر قرینه ای بر خلاف نباشد نوعاً اینها را باید به عنوان الفاظ وارده از معصومین تلقی کرد. البته احتمال خلاف هم هست، احتمال اینکه این الفاظ از الفاظ معصومین نباشد وجود دارد ولی این احتمالی است که مورد توجه واقع نمی شود.

روایت پنجم

«قرب الإسناد ابن عیسی عن البرزنجی قال سمعت الرضاع يقول في تفسيره والليل إذا يغشى قال إن رجلاً من الأنصار كان لرجل في حائطه نخلة وكان يضره به فشكا ذلك إلى رسول الله (ص) فدعاه فقال أعطني نخلتك بنخلة في الجنة فأبى فبلغ ذلك رجلاً من الأنصار يكتني أبا الدخاح جاء إلى صاحب النخلة فقال بعني نخلتك بحائطي فباعه فجاء إلى رسول الله (ص) فقال يا رسول الله قد اشتريت نخلة فلان بحائطي قال فقال له رسول الله (ص) فلك بدلها نخلة في الجنة فأنزل الله تبارك وتعالى على نبيه ص و ما خلق الذكر والأنثى إن سعيكم لشتى فأما من أعطى يعني النخلة واتقى وصدق بالحسنى بوعد رسول الله (ص) فسئسره لليسرى ... و ما يعنى عنه ماله إذا تردى إن علينا للهدى»^۱ روایت قبلی از امام باقر (ع) وارد شده بود و این روایت از امام رضا (ع) وارد شده، در این روایت هم آمده که از معاوضه درخت خودش با درختی در بهشت امتناع کرد، ولی اسم سمره در اینجا نیامده ولی به نظر می رسد همان قضیه باشد. مردی نزد صاحب این درخت آمد و گفت این را به من بفروش، ولی امتناع کرد، بعد خدمت رسول الله (ص) آمد و ایشان فرمودند: نخل خود را با نخلی در بهشت معاوضه کن ...

روایت ششم

در مجمع البیان در ذیل آیه واللیل اذا یغشی همین روایت به شکل دیگری بیان شده، البته آنچه که در مجمع البیان آمده از اسناد متصل از عکرمه است عن ابن عباس «ان رجلا كانت له نخلة فرعها في دار رجل فقير ذي عيال وكان الرجل اذا جاء ودخل الدار فصعد النخلة لياخذ منها التمر فرمما سقطت التمرة فياخذها صبيان الفقير فينزل الرجل من نخلته حتى ياخذ التمرة من فهمم، فان وجدها في فم احدهم ادخل اصبعه حتى يخرج التمرة من فيه فشكا الرجل ذلك الى النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم واخبره بما يلقى من صاحب النخلة فقال له النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم: اذهب ولقى صاحب النخلة و قال: تعطيني نخلتك المائلة التي فرعها في دار فلان و لك بها نخلة في الجنة؟ فقال له الرجل: ان لي نخلا كثيرا و ما فيها نخلة اعجب الى ثمرة منها، ثم ذهب الرجل

۱. قرب الإسناد، ص ۱۵۶ / بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۱۰۲.

فلقی رجلاً هو ابن الدحداح كان یسمع الکلام من رسول اللہ صلی اللہ علیہ [و آله] و سلم فقال: یا رسول اللہ اتعطينی ما اعطیت الرجل نخلة فی الجنة ان انا اخذتها؟ قال: نعم، فذهب الرجل فلقی صاحب النخلة فساومها منه فقال له: اشعرت ان محمدا اعطانی بها نخلة فی الجنة؟ فقلت: یعجبنی ثمرها، فقال له الاخر: اترید بیعها؟ قال: لا الا ان اعطی بها مالا اظنه اعطی، قال: فما مناک؟ قال: اربعون نخلة قال له الرجل: لقد جئت بعظیم تطلب بنخلتک المائتة اربعین نخلة ثم سکت عنه، فقال له: انا اعطیک اربعین نخلة، فقال له: اشهد لی ان كنت صادقاً فمر ناس فدعاهم فاشهد له باربعین نخلة، ثم ذهب الی النبی صلی اللہ علیہ [و آله] و سلم فقال: یا رسول اللہ ان النخلة قد صارت فی ملکي فہی لک، فذهب رسول اللہ صلی اللہ علیہ [و آله] و سلم الی صاحب الدار فقال: ان النخلة لک و لعیالک، فانزل اللہ تبارک و تعالی و اللیل إذا یغشی. و النهار إذا تجلی. و ما خلق الذکر و الأُنثی. إِنَّ سَعِیْکُمْ لَشَتَّى. ۱»

طبق این روایت درخت شخصی در خانه خودش بود لکن شاخه اش داخل حیاط دیگری بود، آن هم فقیر و عیال وار، این می آمد از شاخه هایی که در حیاط آن مرد فقیر داخل شده بود خرماهایش را بچیند، خرماها که پائین می افتاد این مرد از بالای درخت به پائین می آمد تا خرماها را از دست بچه های آن مرد فقیر بگیرد، حتی اگر خرما در دهان آنها بود انگشتش را در دهان اینها می کرد تا خرما را بیرون آورد، این مرد خدمت پیامبر (ص) رفت و شکایت کرد و پیامبر (ص) این مرد را ملاقات کرد و فرمود: این درخت را به من بده و بجای آن درختی در بهشت برای تو باشد، مرد گفت که من نخل زیاد دارم ولی این درخت خرما برای من یک ویژگی دارد...

عمده این است که این روایت هم در ذیل آیه **واللیل اذا یغشی** آمده، ولی در دو روایت اخیر بحث مضار و ضرر مطرح نشده، بلکه نهایتاً کسی این درخت را به قیمت گزافی خریداری و آن را به پیامبر اهدا نمود و پیامبر هم او را به انصاری بخشید.

«والحمد لله رب العالمین»